

#### سبک کار و شغل



## ۴ روایت از رضایت یا رضایت نداشتن شغلی

# من کار می‌کنم پس هستم!

#### ■ مرزبیه بامیری

تاکنون به اهمیت حضور خود در جامعه فکر کرده‌اید؟ شده یا خودتان تصور کنید که وجودتان برای کسی یا گروهی از جامعه اهمیت ندارد؟ کار، یکی از ارکان مهم زندگی به خصوص برای مردان است و حداقل هشت ساعت را بیرون از خانه از وقت با می‌گذرانند. پس بسیار مهم است که در این هشت ساعت از کارشان رضایت داشته باشند و یک سوم عمر هر روزشان را با نشاط و لذت سپری کنند، اما آیا در حقیقت این اتفاق رخ

**کار فرما قدر ما را بداند تولید بالا می‌رود**
**رضانعمتی /تکنسین یک شرکت تولیدی**
آقای نعمتی برای خودش یک تکنسین ماهر و کاربلد است و در محل کارش او را حسابی تحویل می‌گیرند. اگر یک روز نباشد کار شرکت لنگ می‌زند و ممکن است با خرابی دستگاه‌های حساس، کل کار تولید بخوابد. ولی او با وجود احترامی که داراست از کار تولید بخوابد.
ولی نه وقتی که مزایای یک تکنسین خدمات تخصصی من برای شرکت کم مهم است چیز خوشایندی ست. ولی نه وقتی که مزایای یک تکنسین حرفه‌ای و با سابقه هم‌رده یک کارگر ساده پرداخت می‌شود.
تکریم‌ها در حد حرف است. آنها وقتی کارشان گیر است از من تعریف می‌کنند ولی وقتی پای مزایا همین است. اصلاً چرا من باید دو برابر یک کارمند اداری میز نشین کار کنم و برای مرخصی رفتن قانونی به دلیل حساسیت کارم دچار مشکل شوم اما وقتی پای مزایا به میان می‌آید من از یک متخصص تبدیل به یک کارگر ساده می‌شوم؟ شرکت باید بداند امثال من که کار فنی می‌کنند اگر بیرون برای خودشان کار کنند حتماً در آمد بیشتری دارند. اگر مانده‌اند و پرايشان کار می‌کنند به این دلیل نیست که عاقل چشم و ابرویشان هستند. آنها مثل من مجبورند چون سرمایه‌های خودشان را ندارند. بی‌اضافی است که مثل یک نیروی انسانی بی‌تجربه با آنها برخورد شود.

تازه شما حرف از رضایت می‌زنید. من منظور می‌توانم از شغلم راضی باشم وقتی هر لحظه ممکن است آن را از دست بدهم؟ امنیت چیزی است که ما نداریم. هم دستمزدمان کمتر است هم هر لحظه ممکن است عذرمان را بخواهند. این عادلانه نیست. من می‌گویم هر کسی باید مناسب با خدماتش دستمزد بگیرد.
یک شب من کنار خانواده‌ام بودم که از شرکت تماس گرفتند. هراسان خواستند خودم را به سالن تولید برسانم. آنجا یکی از دستگاه‌ها خراب و تولید با مشکل مواجه شده بود. کار خوابیده بود و ممکن بود تمام مواد اولیه تولید بر اثر خرابی دستگاه فاسد شود و از بین برود و این یعنی خسارت صدها میلیون به شرکت. من نتوانستم آنها را از مهلکه نجات بدهم و آنجا بود که مدیر شرکت فهمید تکنسین تأسیسات که هر روز او را در محوطه با لباس کار دیده می‌تواند جقدر برای منافع شرکت مؤثر باشد. آنجا بود که به اهمیت کار فنی بی‌برند و اینکه باید نیروهای کاربلد را راضی و دلگرم به کار نگه دارند. به دستور مدیر، حقوق افزایش یافت و بعد از آن با من مانند یک متخصص رفتار شد نه کارگری که از سر ناچار به آنها پناه آورده بود.

می‌خواهم بگویم کار فرما در رضایت شغلی افراد خیلی مؤثر است. آنها می‌توانند در نیروهای خود ایجاد انگیزه کنند تا شرکت را مثل مال و جان خود بدانند و با رضایت قلبی کار کنند. کار در شرکت خصوصی با اداره فرق دارد. در اداره طرف حساب شما دولت است و خزانه‌ای که تکلیفش معلوم. ولی در شرکت یک مشت افرادی کار می‌کنند که از سر ناچاری، نداشتن حرفه خاص یا به دست نیابوردن شغل‌های دولتی به آنها روی آورده‌اند. وقتی رضایت آنها جلب نمی‌شود آنها احساس زیادی بودن می‌کنند. حس می‌کنند بود و نبودشان فرقی ندارد. چنین فردی خیلی دل‌به‌کار نمی‌دهد یا حتی ممکن است به خیال خودش برای یکسان شدن دستمزد واقعی

می‌دهد؟ یعنی همه شاغل‌های کشور از شغل و محل کارشان راضی هستند؟ آیا همه از کودکی می‌دانستند قرار است چه کاره شوند یا همه رشته‌ای را در دانشگاه ادامه داده‌اند که برای شغل خاصی در نظر گرفته شده است؟ امروزه تعداد افرادی گه‌با میل خود کاری را انتخاب می‌کنند در قیاس با آدم‌هایی که مجبور به شرکت در آزمون‌های استخدامی هستند بسیار اندک است. فرض کنید مهندسی کامپیوتر خوانده‌اند ولی در بخش حراست جذب می‌شوند. مهندس برق هستند ولی

مورد برخی مشتری‌های خاص که در طول روز دیده‌ام رویاپردازی می‌کنم و پرايشان قصه می‌سازم. شاید اولین کار سونی باشم که قرار است خاطراتش را چاپ کند. در حالی که قرار است به زودی مسئول سالن شوم و این یعنی یک پله بالاتر!

**قرار نیست همه دکتر و مهندس شوند**
**همايون بیاتى /تعمیر کار لوازم خانگی**
آقا همايون از آن دسته افرادی است که

کارش را سرنوشته انتخاب کرده‌است و خودش علاقه‌ای به آن نداشته ولی حالا کارش را دوست دارد.
آقای بیاتى می‌گوید: «از بچگی دوست داشتم پلیس باشم. تمام اسباب‌بازی‌هایم در کلت کمری و تفنگ و لباس‌های پلیسی خلاصه می‌شد. ولی کم‌کم تقدیر برایم بازی دیگری رقم زد. سالی که می‌خواستم کنکور بدهم پدرم به رحمت خدا رفت و من شدم سرپرست خانواده. باید خرج مساندر و دو خواهرم را می‌دادم. سال اول که کنکور قبول نشدم دیگر بی‌اش را نترفتم و به سفارش دایی خدا بیمارم در مغازه تعمیر کاهش مشغول کار شدم. خیلی بازیگوش بودم. سر رشته‌ای از کار فنی نداشتم. حتی آن اوایل فرقی آچارها را نمی‌دانستم. ولی اجبار زندگی و تلاش‌های دلسوزانه دایی از من یک تعمیرکار کاربلد ساخت؛ کسی که اهالی محل، کارش را قبول داشتند و خیلی از آنها تأکید می‌کردند دستگاهشان را من تعمیر کنم. حالا سال‌ها از آن انتخاب می‌گذرد و من هویت یک تعمیرکار لوازم خانگی است و برای خود کار می‌کنم. ولی همیشه مردم و اطرافیان به تخصص و نقش مهم شغلت نگاه نمی‌کنند. به اینکه چقدر می‌تواند نجات‌بخش باشد و خانواده‌ها را خوشحال کند. همسرم اوایل دوست نداشتن من را در لباس کار ببیند. حتی دلش نمی‌خواست با آن لباس در ساختمان ظاهر شوم. به این شغل بله گفته بود ولی عمیقاً دلش می‌خواست برای من یک کار ثابت و دولتی پیدا کند.
اینکه وقت و بی‌وقت بیرون بودم و نمی‌توانستم بعضی خواسته‌هایشان را برآورده کنم ناراحت بود. ولی یک روز اتفاق عجیبی افتاد. در بوحبه گرانی لوازم خانگی کار من خیلی بالا گرفت. یعنی مردم قدرت خریدشان پایین بود و اگر وسیله‌ای خراب می‌شد به جای خرید محصول نو ترجیح می‌دادند آن را تعمیر کنند. یک روز با خانواده‌ام به بیگ نیک رفته بودم. یک مشتری زنگ زد و باالتماس از من خواست برای تعمیر یخچالش بروم.

# سبک زندگی

سبک زندگی ۸۸۹۸۴۷۱

## د

آدم‌ها قرار نیست همه دکتر و مهندس شوند. بالاخره باید عده‌ای باشند تا چرخ زندگی را بچرخانند. باید همه شغل‌ها باشد تا چرخه خدمات‌رسانی کامل شود. مهم نیست چه شغلی داریم. مهم این است که در هر کاری بهترین باشیم و دردی از همنوعان خودمان دوا کنیم. خیلی حس خوبی است که بدانی کار تو موجب آرامش دیگران می‌شود و هر روز از طرف آنها مورد تقدیر قرار می‌گیری

باید امور بیمه را راست و ریس کنند. این یعنی عدم تناسب شغل با تحصیلات که خودش یکی از دلایل اصلی نارضایتی شغلی افراد است. برای اینکه ریشه این نارضایتی را در افراد بیابم سراغ شغل‌های مختلف رفتم و از آدم‌های مختلفی نظرخواهی کردم. پاسخ آنها جالب و قابل بررسی کارشناسانه است. نارضایتی‌هایی که با ناامنی شغلی، حقوق و دستمزدهای ناعادلانه و سختی کار و دیگر عوامل تعریف می‌شوند و در را به این نتیجه می‌رساند که برای فلان شغل ساخته نشده است.

مهم‌رم هم چشم غره می‌رفت که الان وقت کار نیست. آن را نپذیرفتم و عذرخواهی کردم.

آن روز گذشت و من فردا با آن مرد تماس گرفتم که اگر برای تعمیر کسی را پیدا نکرده خودم بروم. مرد به گره به افتاد و گفت دیگر فایده ندارد. می‌خواستم پدرم را احمام کنم. شب آخوش بود دلش می‌خواست تمیز از دنیا برود اما ایگر ممکن لعنتی همان شب خراب شد و من حسرت استحمام پدرم روی دلم ماندم.

وقتی از حسرت مرد برای همسرم تعریف کردم دلش سوخت و ناخودآگاه اشکش جاری شد. عذاب وجدان داشت که چرا مانع رفتمش شده است. حالا اوضاع فرق کرده و شرایط را درک می‌کند. تا جایی که اگر من هم بخواهم کاری را رد کنم او نمی‌گذارد. به من می‌گوید کار تو خیلی مهم است و مردم به تو نیاز دارند.

می‌خواهم به شما بگویم که آدم‌ها قرار نیست همه دکتر و مهندس شوند. بالاخره باید عده‌ای باشند تا چرخ زندگی را بچرخانند. باید همه شغل‌ها باشد تا چرخه خدمات‌رسانی کامل شود. مهم نیست چه شغلی داریم. مهم این است که در هر کاری بهترین باشیم و دردی از همنوعان خودمان دوا کنیم. خیلی حس خوبی است که بدانی کار تو موجب آرامش دیگران می‌شود و هر روز از طرف آنها مورد تقدیر قرار می‌گیری. دست است که برای خدماتت پول می‌گیرد ولی مردم آن را با دل و جان می‌دهند و همین موضوع در آمد من را حلال می‌کند.

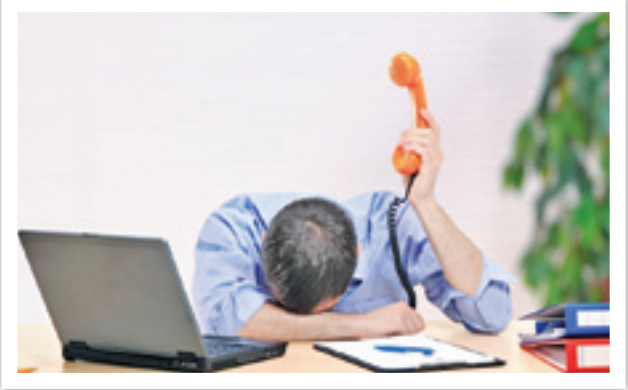
**خلاقیات به خرج دهید و راه‌های جدید پیدا کنید**
**رویا علوی / پزشک عمومی**

وقتی درس می‌خواندم دلم می‌خواست پزشک شوم. این همه آرزوی من و والدینم بود. تمام تلاشم را کردم و شبانه‌روز درس خواندم تا یک روز پزشکی قبول شدم. درسم را خواندم و طبق برنامه پزشک شدم. می‌خواستم برد تخصصی بگیرم ولی نشد. درگیر زندگی و همسر و فرزند شدم و در همان عمومی ماندم. در یک ساختمان پزشکان مطب زدم. ولی نگفتم. آنجا پر از پزشک‌های متخصصی بودند که اسم و رسم داشتند و کسی ترجیح نمی‌داد پیش یک پزشک تازه کار بیاید و مشاوره بگیرد. همه تلاشم را کرد تا در بیمارستان جذب شوم اما آن هم نشد و تلاشم بی‌نتیجه ماند. داشتم سرخورده می‌شدم. از آن همه درسی که خوانده بودم احساس بیهودگی داشتم. گاهی با حرص می‌گفتم اگر هنری یاد گرفته بودم بییش از این به کارم می‌آمد. تا اینکه یک روز با همسرم تصمیم خودمان را گرفتیم. هم به یکی از مناطق روستایی مجور گذرگشتری رفتم و من آنجا برای خودم در مانگاه تأسیس کردم. دیگر خودم کارفرما بودم و مهم نبود کسی برای ویزیت پیشم می‌آید یا نه.

می‌خواهم بگویم گاهی ناامیدی در کار یا تکراری بودن و نداشتن خلاقیت می‌تواند آدم را به پله‌های بالاتر سوق دهد. به یک کار جدید و فکری نوا حالا من و همسرم در روستا زندگی خوبی داریم و وقتی هر روز لیخند. رضایت را روی لبان مردم آنجا می‌بینم خوشحال می‌شوم که یک پزشک هستم.

به انهایی که راه‌را خودشان انتخاب کرده‌اند ولی ادامه راه دلشان رازده پیشندان می‌کنم راه‌های جدید را پیدا کنند و با خلاقیت دنبال تغییر باشند. اگر خیالی دلشان رازده مزون برزند یا اگر فکر می‌کنند دستخست خوبی دارند با تأسیس کار مشاوره مهم نبود کسی برای ویزیت پیشم

#### سبک‌نگرش



نقدی بر فرهنگ حاکم بر نظام اشتغال در کشور

## وقتی هیچ کس سر جای خودش نیست

#### ■ مهدی مهاجر

بخش اعظمی از وجود انسان با کار و شغل تعریف می‌شود و کار و اشتغال بزرگ‌ترین دغدغه بشر بوده و هست. از همان زمانی

که انسان‌های اولیه تجربه زیستن را آغاز کردند دانستند برای ادامه بقا باید کار و فعالیت کنند. مدل کارگردشان با شغل‌های امروزی فرق می‌کرد ولی مهم اینجاست که آنها برای بقای خود و خانواده و تمدنی که در آن می‌زیستند مجبور به کار بودند. آیا برای آنان نیز مثل انسان امروز رضایت یا عدم رضایت شغلی مطرح بوده است.

■ ■ ■

در ادوار کهن کار مربوط به قشر مردان بوده است هر چند در دوره‌هایی زسان نیز نقش پررنگی در این زمینه داشته‌اند. در دوره‌های مختلف افراد کشاورزی می‌کردند. ماهی می‌گرفتند و حتی خانه می‌ساختند. آنها برای پختن غذا آتش می‌افروختند و برای همان یک کار ساعت‌ها دنبال جمع آوری هیزم بودند. یا برای تهیه یک وعده غذا باید دسته جمعی به شکار می‌رفتند و حاصل شکار را طبخ می‌کردند و شگمشان سیر می‌شد.

حتی مهم‌ترین مشاغل در تمدن مایاها، افسری ارتش، بازرگانی، باگانی و شغل‌های مذهبی مانند کاهنی بود و در مقابل این شغل‌های برتر، کارهایی مانند کارگری ساختمان یا صنعتگری برای قشر ضعیف‌تر وجود داشت. حتی کشاورزی و خدمتکاری هم در زمره شغل‌های شایع‌شان بوده است.

این یعنی نیاز به کار کردن در هر تمدن و عصری ناگزیر بوده و برای دریافت بخشی از خدمات طبیعی باید هزینه‌ای پرداخت می‌شده است.

واقعیت این است که نظام اجتماعی همیشه با اشتغال استوارتر بوده و ملاک برتری کشورها نوع و کیفیت اشتغالشان است. به عنوان مثال در ژاپن سبک کار کردن با کشور ما تفاوت است و آنها به سختکوشی، جدیت در کار و هدر ندادن زمان کار معروفند. چنین کشوری وقتی همه به قانون پایبند هستند و با جان و دل کار می‌کنند می‌توان حدس زد که یکی از برترین کشورهای علمی جهان باشند و هر روز با یک اختراع تازه جهانی را مسحور توانایی خود کنند. سؤال اینجاست که چرا در ایران اشتغال، کارایی لازم را ندارد و بیشتر از اینکه در خدمت جامعه باشد در خدمت فرد است و ملاک فقط امرای معاش است نه پیشرفت در مسیر توسعه و دانش.

فرض کنید همه مردم شغالش هستند و هیچ کس از درد بیکاری رنج نمی‌برد. پس مشکل کجاست که همه چیز خوب پیش نمی‌رود و در مدار درشتن نمی‌چرخد؟
آیا همه آن شاغل‌ها از کارشان رضایت دارند؟ آیا همه آنها نسبت به سازمان یا کارفرمای خصوصی خودشان احساس تعهد دارند یا صرف داشتن درآمد تن به کار می‌دهند؟ چرا اراضی نیستند؟ زیرا بسبباری از آنها در مرتبه شغلی خود امنیت ندارند و آینده مطمئنی برای خودشان متصور نیستند. یک کارگر وضعیت استخدامی‌اش قرار داد موقت و طرحی نو در اندازند.

تا وقتی تعریف کار کتان و عنوان شغلی‌شان با نوع بیمه تعیین شود و همه آن باسوادهایی که زیرمجموعه تأمین اجتماعی هستند کارگر محسوب می‌شوند نمی‌توان انتظار داشت و وقتی هیچ کس سر جای خودش نیست و تبعیض با عنوانین مختلف وجود دارد و مانع پیشرفت افراد می‌شود، وقتی مدرک گرایی بر تخصص و مهارت ارجحیت دارد، نمی‌توان انتظار داشت تمام بست‌های کلیدی در اختیار نخبه‌ها باشد. وقتی به دست آوردن شغل تبدیل به یک رقابت نابرابر شود و عواملی غیر از دانش و مهارت‌های فردی در آن دخیل باشد دیگر نمی‌توان به کارایی آن شغل دل بست. آنها می‌آیند که شغلی داشته باشند و عمری بگذرانند. نمی‌آیند که وفادار باشند و طرحی نو در اندازند.

وقتی هیچ کس سر جای خودش نیست و تبعیض با عنوانین مختلف وجود دارد و مانع پیشرفت افراد می‌شود، وقتی مدرک گرایی بر تخصص و مهارت ارجحیت دارد، نمی‌توان انتظار داشت تمام بست‌های کلیدی در اختیار نخبه‌ها باشد. وقتی به دست آوردن شغل تبدیل به یک رقابت نابرابر شود و عواملی غیر از دانش و مهارت‌های فردی در آن دخیل باشد دیگر نمی‌توان به کارایی آن شغل دل بست

## د

وقتی هیچ کس سر جای خودش نیست و تبعیض با عنوانین مختلف وجود دارد و مانع پیشرفت افراد می‌شود، وقتی مدرک گرایی بر تخصص و مهارت ارجحیت دارد، نمی‌توان انتظار داشت تمام بست‌های کلیدی در اختیار نخبه‌ها باشد. وقتی به دست آوردن شغل تبدیل به یک رقابت نابرابر شود و عواملی غیر از دانش و مهارت‌های فردی در آن دخیل باشد دیگر نمی‌توان به کارایی آن شغل دل بست